

معاون تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه بررسی کرد

وظیفه عالمان و توده مردم در تبیین و ترویج دین

معاون تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه گفت: در تبیین معارف دینی یک وظیفه توده مردم دارند و یک وظیفه‌ای عالمان. به گزارش خبرگزاری حوزه، حجت‌الاسلام والمسلمین محمد عالم‌زاده نوری، معاون تهذیب و تربیت حوزه‌های علمیه کشور، طی سخنانی در همایش راهنمایان تهذیبی و تربیتی حوزه‌های علمیه که در مشهد مقدس برگزار شد، درباره «حوزه پیشرو و سرآمد» نکاتی را مطرح کرد که مشروح آن را در ذیل می‌خوانیم.

در یکصدمین سالگشت بازتأسیس حوزه علمیه قم، پیام ارزشمند ویژه‌ای از جانب رهبر معظم انقلاب خطاب به حوزویان صادر شد. این پیام ارزشمند نقطه عطف و پرونده ویژه‌ای در حوزه‌های علمیه به‌شمار می‌رود. کنشگران تربیت در حوزه‌های علمیه، باید به این پیام توجه خاص داشته باشند و آن را از زوایای مختلف استنطاق کنند.

• **توجه به دال مرکزی پیام**

این پیام مشحون از مفاهیم ارزشمند اخلاقی معنوی انقلابی و معارفی است. به‌همین جهت در فهم آن باید به دنبال دال مرکزی و سخت هسته محتوایی‌اش بگردیم تا آنچه بر سر بیابانه گام دوم آمد، بر سر این پیام نیاید. شواهد نشان می‌دهد، در فهم بیابانه گام دوم، خطاهای بزرگی رخ داد و همین باعث شد که لطف آن از بین برود؛ عمدتاً به‌خاطر اینکه بسیاری از افراد، بیابانه گام دوم را تخت و تکلایه فهمیدند و جوهر محتوایی‌اش را درک نکردند. از جمله شواهد اینکه برای این بیابانه عنوان زدند: «بیابانه گام دوم خطاب به ملت ایران»؛ درحالی‌که به تصریح خود حضرت آقا در متن، این بیابانه خطاب به ملت ایران نیست؛ بلکه خطاب به جوانان است. این عنوان منشأ بدفهمی‌های فراوانی شد. شاهد دیگر اینکه بعضی از نهادهای بزرگ حوزوی در سالگرد صدور بیابانه و به هدف ترویج آن، همایشی گرفتند با عنوان «بیابانه گام دوم و تمدن نوین اسلامی»؛ درحالی‌که موضوع اصلی بیابانه، تمدن اسلامی نیست. تمدن اسلامی را آقا بیست سال پیش مطرح کردند و همان موقع هم، همایش‌هایی برای آن برگزار شد، رشته‌های دانشگاهی، کتاب‌های درسی، مقالات متعدد، برای آن تدوین شد.

موضوع بیابانه گام دوم نه تمدن اسلامی است، نه سبک زندگی است، نه ماهیت انقلاب اسلامی است، نه دستاوردهای انقلاب و نه خیلی چیزهای دیگر؛ گرچه همه اینها در بیابانه هست. اگر قرار است درباره بیابانه گام دوم همایش بگذاریم، باید بدانیم که این بیابانه برای چه صادر شده و موضوع اصلی‌اش چیست؟

موضوع اصلی بیابانه «نقش جوانان در تمدن‌سازی» یا «پذیرش مسئولیت‌های انقلاب توسط جوانان» است. اگر این مسأله اصلی را فراموش کردیم و به مسائل دیگر پرداختیم، خطا کرده‌ایم. اساساً این بیابانه صادر شده بود برای اینکه بگوید: «جوانان نوبت شماست! بیابید مسئولیت انقلاب اسلامی را بر عهده بگیرید.» ما اگر می‌خواهیم از بیابانه گام دوم استقبال کنیم، باید به این سؤال پاسخ دهیم که «چگونه می‌توان جوانان را زیر بار مسئولیت‌های نظام اسلامی قرار داد و بار انقلاب را به آنها منتقل کرد؟»

حضرت آقا که می‌خواهد نسل جوان را به میدان بیاورد و بار مسئولیت انقلاب را بر دوش او بگذارد، باید به او بگوید که در این حرکت امدادی تمدنی و تاریخی که از یک نقطه‌ای شروع شده و تا به اینجا رسیده‌است، ما از کجا آمده‌ایم؟ به کجا می‌خواهیم برویم؟ الان کجا هستیم؟ و چگونه باید برویم؟ آقا متن بیابانه را این‌گونه تنظیم کرده است: ۱. از کجا آمده‌ایم؟ این همان بحث ماهیت انقلاب است در اول بیابانه. ۲. به کجا باید برویم؟ تمدن اسلامی. ۳. الان کجا هستیم؟ دستاوردهای انقلاب اسلامی. ۴. چگونه باید برویم؟ توصیه‌های آخر این بیابانه.

اما چون هدف و مقصد و مدلول اصلی بیابانه درک نشد، ساختار بیابانه هم درک نشد.

شاهد سوم اینکه بعد از چندسال از صدور بیابانه، بعضی از نهادها بیلان کار خود را درباره آن داده بودند. همه آن کارهایی را که قبلاً انجام می‌دادند، فهرست کرده بودند و هر کدامش را به بندی از بیابانه استناد داده بودند. از آنجا که این بیابانه مشحون از مفاهیم انقلابی و اسلامی است، شما هر کار خوبی در هر جایی از عالم انجام دهید، قطعاً به گوشه‌ای از این بیابانه می‌توانید استناد دهید؛ ولی برای آن کار اصلی مد نظر آقا که آوردن نسل جوان به وسط میدان انقلاب و رو به سوی آن افق آرمانی و تمدنی بود، چه کار کرده‌اید را کسی پاسخ نداد.

با کمی مبالغه عرض می‌کنم که کمی تا قسمتی بیابانه گام دوم ناپود شد و آن لطفی را که باید منتقل می‌کرد و گفتمانی را که باید می‌ساخت، نساخت. الان هم چنان آقا از ما طلبکار است که برای به میدان آوردن نسل جدید زیر بار مسئولیت‌های انقلاب چه کردید؟ بله خود حضرت آقا در اول خرداد سال ۹۸ در دیداری با دانشجویها مقداری این بحث را پیش بردند.

این را به‌عنوان مقدمه عرض کردم که این تجربه تلخ در پیام حوزه پیشرو و سرآمد تکرار نشود. اگر این متن را ده پانزده بار بخوانیم و به دنبال آن سخت‌هسته محتوایی و نقطه تأکیدش بگردیم، آن خطا تکرار نمی‌شود.

• **زمینه‌سازی برای تحقق تمدن اسلامی دال مرکزی پیام حوزه پیشرو و سرآمد**

سخت‌هسته محتوایی و مدلول مرکزی این متن عبارت است از: «زمینه‌سازی برای تحقق تمدن نوین اسلامی»، آقا در بند پنجم می‌فرمایند: «نوآوری‌های تمدنی در چارچوب پیام جهانی اسلام»؛ پیام جهانی اسلام قرآن است و نوآوری تمدنی یعنی پدیدآوردن تمدن نو. فرمودند: «این برجسته‌ترین انتظار از حوزه‌های علمیه است.» یعنی «پدیدآوردن تمدن نوین اسلامی»، بزرگ‌ترین انتظار از حوزه است و حوزه انقلابی باید به سوی آن حرکت کند. بالغ مبیین هم مقدمه آن است.

حوزه باید تبدیل شود به حوزه برون‌گرای تمدن‌ساز و فقه باید تبدیل شود به فقه امت‌ساز؛ بنابراین حضرت آقا اساساً این پیام را نوشتند تا برجسته‌ترین انتظار از حوزه‌های علمیه را بیان کنند که حوزه علمیه در عصر امام خمینی ^{علیه السلام} به دنبال مهندسی جوامع انسانی و پدیدآوردن تمدن نوین اسلامی باشد.

• **تفاوت حوزه پیش از انقلاب با حوزه پس از انقلاب**

تفاوتی که حوزه امروز با حوزه پیش از انقلاب دارد، دقیقاً در همین جاست. پیش از انقلاب حوزه علمیه در مسیر فهم دین تلاش می‌کرد و عالمان، معلمان و پژوهشگران دین را تحویل می‌داد. اما آن چیزی که بعد از انقلاب به رسالت‌های حوزه افزوده شد، عبارت بود از ساخت و مهندسی نظامات اجتماعی بر اساس اسلام و ساخت تمدن نوین اسلامی در ابعاد گسترده. این امکان و فرصت برای حوزه‌های علمیه پیش از انقلاب وجود نداشت؛ ولی بعد از انقلاب پدید آمد. وظیفه اقامه دین و اجرای دین و عینیت بخشیدن به دین در سطح کلان جامعه و نظامات اجتماعی در ابعاد گسترده تمدنی پس از انقلاب پدید آمد.

حضرت امام در جایی فرمودند که حرکت و قیام لله فردی، منتهی می‌شود به «معرفت‌الله» و حرکت و قیام جمعی منتهی می‌شود به تحقق «مقاصدالله»؛ معرفت‌الله را با مقاصدالله در عرض هم فرمودند؛ یعنی ما دو چیز را باید دنبال کنیم: یکی معرفت‌الله را در وجود فردی خودمان و دیگری مقاصدالله را در سطح کلان جامعه. حاکمیت توحید، هدف ماست، حاکمیت توحید در ابعاد فردی منتهی می‌شود به تربیت انسان مؤمن موحد و حاکمیت توحید در ابعاد اجتماعی منتهی می‌شود به پدیدآوردن جامعه ایمانی توحیدی. عبارت حضرت امام این است:

برای خدا قیام کنید: ﴿اِنَّمَا اعْطٰکُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ﴾. از تمام موعظه‌ها خدای تبارک و تعالی انتخاب کرده این یک موعظه را: ﴿قُلْ اِنَّمَا اعْطٰکُمْ بِوَاحِدَةٍ﴾؛ یعنی همین یکی را من موعظه می‌کنم؛ چون همه چیز تو اینجاست: ﴿اِنَّمَا اعْطٰکُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُوْمُوْا لِلّٰهِ﴾. همه چیز در قیام لله است. قیام لله معرفت‌الله می‌آورد. قیام لله فدایی برای الله می‌آورد. قیام لله فداکاری برای اسلام می‌آورد.

همه‌چیز در این قیام لله است (صحیفه امام، ۱۸، ص ۱۲۶).

پیش از انقلاب حوزه‌های علمیه تمام تلاش‌شان برای انسان‌سازی بود و پس از انقلاب اتفاق جدیدی در عالم افتاده و دین، فرصت و مجال ساخت جامعه را پیدا کرده است. پیش از انقلاب تک‌نوازی توحیدی بود؛ پس از انقلاب سمفونی بزرگ ایمانی و توحیدی دنبال می‌شود؛ یعنی فراتر از اینکه آدم‌ها اصلاح شوند و مؤمنانه زندگی کنند، نظامات اجتماعی هم باید اصلاح شوند.

• **برجسته‌ترین انتظار از حوزه علمیه**

این بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین انتظار از حوزه‌های علمیه است. حوزه علمیه نباید خود را صرفاً در اندازه فردی تعریف کند. باید به سوی فقه امت‌ساز برود. قبل از انقلاب، علم فقه برای آحاد انسان‌ها تکلیف را بیان می‌کرد، اما بعد از انقلاب علاوه بر اینکه آحاد انسان‌ها تکلیف‌شان مشخص می‌شود، امت‌ها هم تکلیف‌شان روشن می‌شود؛ فقه امت‌ساز، امت‌سازی به سوی افق تمدن‌سازی به فقه نظامات اجتماعی احتیاج دارد. فعالیت‌های پیش از انقلاب حوزه، کفایت نمی‌کند و در تحول حوزه‌های علمیه باید به این ظرفیت جدید تاریخی که برای نهاد دین و عالمان دین پدید آمده، توجه کنیم. طلبه مطلوب و معیار پس از انقلاب، با طلبه مطلوب و معیار پیش از انقلاب متفاوت است؛ یعنی الگوهای بزرگی که پیش از انقلاب فعالیت می‌کردند، پس از انقلاب برای ما الگوهای کاملی نیستند. حوزه پس از انقلاب، فراتر از تربیت آحاد انسان‌ها باید دغدغه بزرگتری داشته باشد؛ به‌همین جهت حضرت آقا فرمودند: کلمه حوزه علمیه کوتاه و نارساست؛ حوزه یک نهاد علمی تربیتی با کارکردهای اجتماعی سیاسی است. کارکردهای اجتماعی سیاسی ناظر به ساخت یک امت بزرگ و تمدن نوین است. این وظیفه پس از انقلاب حوزه است.

• **تربیت عالمان ربانی مجاهد راهبر**

پس پروژه ما چیست؟ تربیت عالمان ربانی مجاهد راهبر. توجه به ماهیت حوزه‌های علمیه به ما کمک می‌کند که بدانیم، آن عالمی را که می‌خواهیم تربیت بکنیم چگونه باشد؟

• **وظیفه تبیین دین برای توده مردم و برای عالمان**

در تبیین معارف دینی یک وظیفه، توده مردم دارند، یک وظیفه‌ای عالمان دارند و یک وظیفه فراتری هم وجود دارد که به آن اشاره می‌کنم. در روایات، دوگانه‌ای داریم که همه مستحضرید: دوگانه عالم و عابد. در روایات بین عالم و عابد مقایسه شده و توضیح داده‌اند که ارزش عالم از عابد خیلی بیشتر است. یکی از روایات این است: «عالم یتنفع بعلمه افضل من سبعین ألف عابد»؛ یعنی یک عالم که مردم از علمش سود ببرند، از هفتاد هزار عابد ارزشمندتر است.

در روایات مرتبط با عالمان دین که در اول اصول کافی و



بحارالانوار جمع‌آوری شده، ملاحظه می‌کنید که عالم دین را وقتی معنا کرده‌اند، یک وظیفه اجتماعی بر عهده او قرار داده‌اند؛ یعنی فراتر از اینکه خودش آدم خوبی است و علم و معرفت به دین دارد، یک وظیفه و رسالت مهم اجتماعی نیز دارد؛ یعنی روایات، کاملاً عالمان دین را فراتر از کمالات شخصی خودشان، ناظر به یک کنشگری اجتماعی تعریف کرده‌اند.

عابد یک زندگی مؤمنانه فردی دارد و وظایفی دارد. عالمان هم به‌خاطر اینکه مجهز به معارف اسلامی هستند، زبان گویایی پیدا کرده، قدرت تحلیل دارند و بالاخره با این علوم نظری مرتبط هستند، وظایف‌شان سنگین‌تر می‌شود. همه مؤمنان موظف به امر به معروف و نهی از منکر هستند. امر معروف و نهی از منکر، بر همه مؤمنان واجب است؛ حتی آن بچه دوازده سیزده ساله‌ای که تازه بالغ شده، از همان لحظه‌ای که بالغ شده، نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر هم به گردنش واجب می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر یعنی حساسیت اجتماعی؛ یعنی تلاش برای اصلاح جامعه؛ یعنی موضع‌گرفتن در مقابل ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها؛ یعنی کنشگری در میدان جامعه. بچه دوازده سیزده ساله‌ای که دیشب بالغ شده، همان‌طور که نماز و روزه به گردنش واجب هست، حضور اجتماعی، موضع‌گیری در مقابل ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، حساسیت نسبت به محیط پیرامونی خودش و تلاش برای اصلاح جامعه برایش واجب شده است؛ البته به‌اندازه وسعش ...؛ زیرا آن وجوبی که برگردن او هست، با وجوبی که بر گردن من و شما هست، متفاوت است. او نمی‌تواند بگوید من عجلاناً می‌روم کنج عزلت و خودسازی می‌کنم تا ان‌شاءالله یک روزی به جامعه بازگردم و وظایف خودم را انجام بدهم! تخیر از همان روز بلوغ این وظیفه اجتماعی به‌تناسب وسع و توانش بر گردن او هست.

• **دوگونه‌عالم**

خود عالمان که وظیفه بالغ مبیین دارند، بر دو قسم‌اند: دسته اول عالمانی که وظیفه‌شان را به‌اندازه متعارف انجام می‌دهند. آنچه از دستشان برمی‌آید، معارف الهی را به مردم می‌رسانند. این یک قسم که اینها ان‌شاءالله ثواب دارند و بهشت می‌روند و طوبی لهم و حسن مآب؛ یک‌دسته دیگر از عالمان هستند که فراتر از اندازه متعارف در عرصه بالغ مبیین وارد می‌شوند: «عالمان مجاهد»، کلیدواژه مجاهد فرهنگی که در این بیابانه آمده، اشاره‌ای به این گروه دوم است. این ادامه همان بحث تربیت آرمانی توحیدی است، با استناد به فرمایش حضرت آقا و کلیدواژه مجاهد فرهنگی.

• **عالمان مجاهد**

پس سه قسم داریم: عابدان، عالمان و مجاهدان؛ عالمان معمولی بالاخره تلاش می‌کنند که وظایف خودشان را در حدود متعارف انجام بدهند؛ اما مجاهد، جهد می‌کند و خودش را به زحمت می‌اندازد و از جان مایه می‌گذارد.

نکته دومی که کلمه مجاهد دارد، حضرت آقا هم جاهای مختلف فرمودند، این است که جهاد در مقابل دشمن است. ممکن است شما جاهایی جهد می‌کنید در امور معمولی و با کسی در نمی‌افتید؛ ولی مجاهد تکلیفش فرق می‌کند. مجاهد در عرصه‌ای حضور دارد که در آن عرصه دشمن هست. مجاهد در سرحدات حضور پیدا می‌کند، دشمن را می‌زند و نفی می‌کند. کاری می‌کند که برای بعضی زحمت ایجاد می‌کند و منافع دشمنان را به خطر می‌اندازد.

• **پیامبران مجاهد، امامان مجاهد**

تصویر ما از انبیای الهی ^{علیهم السلام} چیست؟ ما فکر کنیم که انبیا، موجودات مقدس نورانی مبارکی بودند که مثلاً مسأله شرعی برای مردم می‌گفتند و مردم را نصایح اخلاقی و موعظه می‌کردند و به سوی خدا دعوت می‌کردند، به ذکر و تقرب و سجده و عبادت و ... دعوت می‌کردند. حضرت آقا در جایی فرموده‌اند: اگر پیامبران الهی ^{علیهم السلام} موجودات مقدس این‌جوری بودند، کسی با اینها دشمنی نمی‌کرد؛ درحالی‌که انبیای الهی همه‌شان با استناد به آیه «وکلک جعلنا لکل نبي عدوا»، دشمن داشتند. اگر پیامبران موجودات مقدس و نورانی بودند و یک گوشه نشسته بودند و درس اخلاق می‌گفتند و مردم را موعظه و نصیحت می‌کردند، کسی با اینها کار داشت و دشمنی می‌کرد؟!

همه انبیاء دشمن داشتند؛ بعضی را لای تنه درخت گذاشتند از وسط دو نیم کردند. در روایت آمده که بنی‌اسرائیل بین طلوع فجر تا طلوع خورشید، هفتاد پیغمبر خدا را سر بریدند! چه کسی با آدم مقدسی که یک گوشه نشسته عبادت و نصیحت می‌کند، دشمنی دارد؟! اینها چطوری زندگی می‌کردند که دشمن داشتند؟ چرا همه ائمه اطهار ^{علیهم السلام} دشمن داشتند؟ نشان آن هم این است که همه‌شان را کشتند! هم آن امامی که در صحنه مقابله ایستاده و شمشیر می‌کشد، هم آن امامی که در سجاده عبادت و دعا نشسته و گریه می‌کند و سیدالساجدین و زین‌العابدین است، هم آن امامی که او را در سیاه‌چال (فی ظلم المطامیر و قعر السجون) انداختند.

هم آن امامی که کرسی بحث و درس تشکیل داده است و دارد فقه و اصول تدریس می‌کند، هم آن امامی که ولی عهدی را قبول کرده است و به‌حسب ظاهر تحت فرمان خودشان آمده و مراقبت‌های ویژه در حقش داشتند و هم آن امامی که در عسکر تحت مراقبت است ...، همه را کشتند. ائمه اطهار ^{علیهم السلام} چطوری زندگی می‌کردند که طاغوت زمان‌شان وجود آنها را نمی‌توانست تحمل کند؟!

• **توحید پیامبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله}**

پس مجاهد فرهنگی، چیزی فراتر از بالغ مبیین است؛ بالغ مبیین ممکن است گرد باشد!

پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} با پیش از اینکه مبعوث به رسالت بشوند، در بین مردم انسان محترمی بودند؛ اخلاق خوشی داشتند، به ایشان لقب محمدامین داده بودند، در مرافعات و نزاع‌های خودشان حضرت را حکم می‌کردند. همین پیامبر، به محض اینکه مبعوث شدند و فرمودند: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا»، در این جامعه مورد دشمنی قرار گرفتند. اول تطمیعش کردند که نپذیرفت و فرمود: اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار بدهید، من از رسالت خودم دست برنمی‌دارم. بعد که دیدند، با تطمیع نمی‌توانند از میدان بیرونش کنند، شروع کردند به هوکردن و فحش دادن و متلک‌گفتن و آزاردادن. از ساحر و مجنون و امثال اینها به او گفتند تا انواع اهانت‌ها، سنگ به او زنند، دندان مبارکش را شکستند، خاکستر، زباله و شکمه گوسفند به سر مبارکش ریختند، اصحابش را شکنجه کردند، تحریم اقتصادی و شعب ابوطالب و

حضرت آقا در کتاب «روح توحید نفی عبودیت غیر خدا»، سؤالی را مطرح می‌کنند. می‌گویند: قبل از بعثت پیغمبر ^{صلی الله علیه و آله}، شعار «لا اله الا الله» در همین جزیره‌العرب و در همین شهر مکه مطرح بوده است. شما می‌دانید در مکه اقوام مختلفی زندگی می‌کردند: یک عده مشرکان بت‌پرست بودند، یک عده نصارا بودند، یک عده یهودی‌ها بودند و یک عده هم گروهی بودند که به حُنفأ معروف بودند و پیروان ابراهیم خلیل الرحمن بودند که شعارشان «لا اله الا الله» بوده است. اینها موحد بودند. پس «لا اله الا الله» در جزیره‌العرب حرف تازه‌ای نبود! پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} شعارش چه بود؟ فرمود: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». سؤال حضرت آقا این است که این «لا اله الا الله» پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله}، با آن «لا اله الا الله» پیش از ایشان در همین جزیره‌العرب چه فرقی داشت که پیش از پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} خیلی به صلح و صفا و صمیمیت با همه زندگی می‌کرد و مشکلی هم پدید نیآورد؛ اما «لا اله الا الله» پیغمبر همین که عرضه شد، یک عده احساس خطر و مقاومت کردند و با او درافتادند و تمام تلاش خود را برای خاموش‌کردن صدای «لا اله الا الله» به کار گرفتند؟ این «لا اله الا الله» با آن «لا اله الا الله» چه فرقی می‌کرد؟ چرا این «لا اله الا الله» آن قدر تیز بود؟

بنابراین ممکن است ما عالمی تربیت بکنیم که اتفاقاً کار بالغ مبیین را هم انجام می‌دهد؛ ولی در آستانه مجاهد فرهنگی نیامده باشد. چیزی که حضرت آقا می‌فرمایند، این است: مجاهدت فرهنگی در یک رویارویی تمدنی بزرگ و در یک مصاف تاریخی بین جبهه حق و جبهه باطل.

• **مجاهدت فرهنگی**

مجاهدت فرهنگی یعنی فراتر از آدم‌های خوب و عالمان خوب، حالا برگردیم به آن سه‌گانه در قرآن کریم: قرآن کریم در کنار اصحاب المیمنه و آدم‌های خوب، از گروهی به‌نام السابقون نام می‌برد؛ یعنی پیشکسوتان، جلوداران و پیشتازان که همان مجاهدان هستند.

منتها مجاهدت، عرصه‌های مختلفی دارد: یک موقع در کسوت نظامیان است، می‌شود شهدای چمران، صباد شیرازی، حجبی، باکری، خرازی و سلیمانی. یک موقع در کسوت هنرمندان است که می‌شود آوینی. یک موقع در کسوت دانشمندان است که می‌شود، شهریار ی و علی‌محمدی و احمدی‌روشن و تهرانی‌مقدم و فخری‌زاده و یک‌موقع در کسوت عالمان دین است که وظیفه بالغ مبیین دارند؛ این می‌شود مطهری و بهشتی و رئیسی و سیدحسن نصرالله که برای تحقق مقاصدالله، تلاش می‌کنند. مقاصدالله یعنی همان طرح خدا و پروژه خدا که ساخت تمدن اسلامی است.

ما الان باید بنشینیم و فکر بکنیم که در دنیای امروز، انجام‌دادن این کارهای معمولی آخوندی که البته انجام دادنش برای ما خیلی سخت هم نیست، آیا کفایت می‌کند؟ یا فراتر از این کارهای معمولی آخوندی، باید کار دیگری انجام داد؟ یک عرصه حضور دیگر که عالم ربانی مجاهد در آن وارد شود.

این رگه فکری حضرت آقا واقعاً لُب تعالیم اسلامی است و در خیلی از آثار ایشان آمده است. از آثاری که در دهه پنجاه در حوالی سن سی سالگی تولید کرده‌اند– مثل همین روح توحید که قلم خود آقااست تا کتاب‌های تاریخ اسلام ایشان– در همه اینها حضرت آقا این معنا را به‌خوبی نشان می‌دهند: مثلاً کتاب دو امام مجاهد درباره امام حسن و امام حسین ^{علیهم السلام} است. ما تصورمان شاید این باشد که امام حسین ^{علیه السلام} مجاهد بودند؛ ولی امام حسن ^{علیه السلام} قاعد بودند؛ پیغمبر اکرم ^{صلی الله علیه و آله} هم فرمودند: «الحسن والحسین امامان؛ قاما او قعدا»؛ قاما را می‌زنیم به امام حسین ^{علیه السلام} و قعدا را می‌زنیم به امام حسن ^{علیه السلام}؛ درحالی‌که حضرت آقا می‌فرمایند: دو امام مجاهد، هر دو تا در صحنه جهاد بودند. نشانه‌اش هم این است که امام حسن ^{علیه السلام} را هم کشتند!

حضرت آقا کتابی دارد با عنوان هم‌زمان حسین ^{علیه السلام}؛ هم‌زمان امام حسین ^{علیه السلام} چه کسانی و چند نفر هستند؟ یک تصور این است که هم‌زمان امام حسین ^{علیه السلام} هفتاد و دو نفر بودند و در صحنه کربلا که مقابل لشکر عبیدالله ایستادند و شهید شدند. حضرت آقا می‌فرمایند: موضوع خیلی عمیق‌تر از این است: امام سجاد ^{علیه السلام} هم هم‌زمان امام حسین ^{علیه السلام} بودند. امام باقر هم، صادق هم، امام کاظم هم، امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری و امام زمان ^{علیه السلام} هم. همه هم‌زمان امام حسین ^{علیه السلام} هستند. یک جبهه واحد است که همه دارند می‌جنگند؛ منتها هرکسی به روشی و در عرصه‌ای.